



سیاسی

سید مسین میلانی

اشاره:

قرن‌ها طول کشید تا ملت‌ها فهمیدند استعمار چیست؛ اما گویا مدت مدیدی نیز باید بگذرد تا ملت‌ها علیه آمریت غیر عقلانی حکومت‌ها فریاد برآرند. دغدغه روشنفکر راستین، یافتن اشکال مناسب این مبارزه است. از آن جهت به روشنفکر نیازمندیم که او برای شکستن قالب‌های ذهنی و مقولات تقلیل‌پذیری تلاش می‌کند که محدود کننده تفکر و ارتباط‌های بشری‌اند. تلاش برای دست یافتن به یک معیار جهانی‌شمول و منحصر به فرد، به عنوان مایه اصلی روشنفکری، دیر زمانی است که ذهن اهالی فکر را به خود معطوف داشته است. مقاله حاضر می‌کوشد توصیفی را از وضعیت مبهم مورد اشاره، به دست دهد.

خدا یگان همواره ناگام



... شیطان زمانی در بهشت می‌زیست؛

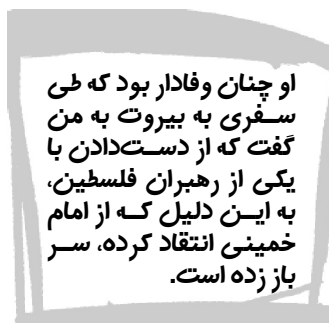
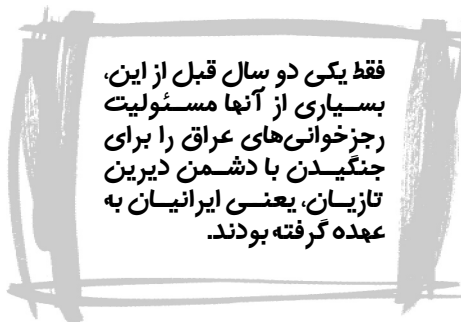
بعید است کسانی که در هیأت یک فرشته می‌بینندش، او را باز شناسند!

« او روشنفکری اهل ایران بود که در سال ۱۹۷۸ برای اولین بار، در غرب با او دیدار کردم. نویسنده‌ای بود که در آگاهی دادن نسبت به حکومت بی‌اعتبار شاه و بعداً در همان سال، پیرامون چهره‌های جدیدی که به زودی در تهران به قدرت می‌رسیدند، نقش مهمی بازی کرد.

وی در آن زمان، از امام خمینی با احترام زیادی یاد می‌کرد و خیلی زود به صف مردان نسبتاً جوانی پیوست که در اطراف امام خمینی گرد آمده بودند.

چند هفته بعد از این که انقلاب اسلامی قدرت خود را در داخل کشور تحکیم کرد، آشنای من که برای استقرار حکومت جدید به ایران بازگشته بود، به

عنوان سفیر، عازم یکی از شهرهای مرکزی غرب شد. به خاطر دارم که بعد از سقوط شاه، یک یا دو بار در جلساتی، پیرامون مسائل خاورمیانه به حرف‌های او گوش داده بودم و یا صرفاً، همراه او در این جلسات شرکت می‌کردم. او را در جریان طولانی - به قول آمریکاییان - بحران گروگان‌گیری دوباره دیدم. پی‌درپی رنج و عذاب و حتی خشم خویش را نسبت به طراحان «بی‌اصول» اشغال سفارت آمریکا و



عوامل نگهداری حدود پنجاه نفر از گروگان‌های آمریکایی، ابراز می‌داشت. برداشت جدید من این بود که او آدمی نجیب و محبوب است که زندگی خود را وقف نظم جدید کرده است. تا آنجا پیش رفت که به دفاع از آن «نظم» برخاست و حتی به عنوان فرستاده‌ای در خارج از کشور، به آن آرمان‌ها خدمت می‌کرد. او مسلمانی تیزبین و فردی عاری از هرگونه خشک‌اندیشی و پیش‌داوری بود. در زدودن دیدگاه‌های تردیدآمیز نسبت به حکومت مورد علاقه‌اش و دفع حمله به آن، ماهر و ورزیده بود. به نظر من، این کار را با اعتقاد و باریک‌بینی مناسبی انجام می‌داد و هیچ‌کس را در این زمینه با اندیشه‌ای توأم با شک رها نمی‌کرد. هر چند با برخی همکارانش در حکومت ایران مخالف بود، اما معتقد بود امام خمینی یگانه قدرت مشروع ایران است و بایستی هم باشد. چنان



وفادار بود که طی سفری به بیروت به من گفت که از دست‌دادن با یکی از رهبران فلسطین، به این دلیل که از امام خمینی انتقاد کرده، سر باز زده است. (این اتفاق زمانی پیش آمد که جنبش آزادی بخش فلسطین - ساف - هنوز با انقلاب اسلامی هم پیمان بود.)

تصور می‌کنم در اوایل ۱۹۸۱، یعنی چند ماه قبل از آزادی گروگان‌ها بود که وی از مقام خود به عنوان سفیر کناره گرفت و این بار در سمت مشاور ویژه رئیس جمهور - بنی‌صدر - به ایران بازگشت. در آن ایام، درگیری‌های رئیس جمهور و امام به اوج خود رسیده بود، و البته رئیس جمهور در این پیکار شکست خورد. بنی‌صدر، کمی بعد از عزلش از سوی مجلس و تأیید آن از جانب امام خمینی، به تبعید گریخت و آشنای من نیز اگر چه برای خروج از ایران به دشواری‌های زیادی برخورد کرد، اما سرانجام به تبعید رفت. حدود یک سال بعد، او یکی از منتقدان آشکار و پروصدای حکومت ایران شد و به حکومت و مردی حمله کرد که زمانی از همان جایگاه‌ها و به صورت رسمی، در نیویورک و لندن، به آنها خدمت کرده بود و از هر دو آنها دفاع می‌کرد. اما وی هنوز موضع انتقادی خود را نسبت به نقش آمریکا از دست نداده بود و دائماً دربارهٔ امپریالیسم ایالات متحده سخن می‌گفت؛ خاطراتش از رژیم شاه و حمایت آمریکا از آن رژیم، سرشار از تلخی و بر باد رفتن تمامی هستی‌اش بود.

چند ماه بعد از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، وقتی حرف‌های او را دربارهٔ این جنگ شنیدم، احساس اندوه بیشتری به من دست داد، زیرا این بار از جنگ آمریکا علیه عراق دفاع می‌کرد. او نیز، مانند برخی روشنفکران چپ‌گرای اروپایی، معتقد بود که آدمی در درگیری میان امپریالیسم و فاشیسم، همواره باید طرف امپریالیسم را بگیرد. من از این موضوع تعجب می‌کردم که چرا هیچ

یک از اینان پی نبرده‌اند که در هر دو قلمرو روشنفکری و سیاسی، می‌توان هم فاشیزم و هم امپریالیسم را مطرود شمرد»^۱

این داستان ناظر به یکی از معضلاتی است که روشنفکر معاصر با آن روبروست؛ جریان روشنفکری، صرفاً نظری یا آکادمیک نیست، بلکه مشارکت و مداخله مستقیم را نیز در بر می‌گیرد. اما روشنفکر تا چه حد باید خود را درگیر مسائل کند؟ آیا باید به حزبی بپیوندد و به همان صورتی که یک آرمان در فرآیندهای عینی سیاسی، شخصیتی و شغلی تجلی می‌یابد، خود را در خدمت آن قرار دهد، و از این رو به یک معتقد راستین تبدیل شود؟ تا چه حد ایمان یک فرد به یک هدف، وی را در وفاداری به آن هدف ثابت قدم نگه می‌دارد؟ آیا فرد می‌تواند استقلال ذهنی خود را حفظ کند و در عین حال، از اعتراف و انکار در انظار عمومی رنج نبرد؟

هر روشنفکری که کارش ارائه و بیان روشن دیدگاه‌ها، ایده‌ها و ایدئولوژی‌های خاص است، آرزو می‌کند که آن چیزها را در جامعه خودش محقق کند. به روشنفکری که مدعی است فقط برای خود، برای آموزش دیگران و یا فقط به خاطر علم محض می‌نویسد، نه می‌شود و نه باید باور داشت. به قول یکی از متفکران قرن بیستم، همان لحظه‌ای که یک مقاله یا رساله را در جامعه‌ای منتشر کردید، به حیات سیاسی آن جامعه وارد شده‌اید؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید موجودی سیاسی باشید، نه بنویسید و نه سخنرانی کنید.

روشنفکر، به نحوی آرمانی نقش رهایی و روشنگری را ایفا می‌کند، اما هرگز برای خدایان بی‌روح و دور از دسترسی که باید به آنها خدمت کند، نقش بازی نمی‌کند. نقش روشنفکر، جریان‌ساز است که او نماینده‌اش است و چگونگی ارائه ایده‌ها به مخاطبان، همواره باید جزء زنده‌ای از تجربیات

در حرکت جامعه و پیوسته به آن باشد. این معنا درباره فقرا، محرومین و افراد فاقد نماینده در قدرت، مصداق بیشتری پیدا می‌کند.

روشنفکران منطقه‌ای

امروزه به جهت موضع جدید آمریکا، به عنوان نیرویی خارجی در خاورمیانه، مسائل برای روشنفکران این منطقه و عمدتاً اعراب، بسیار بغرنج و پیچیده شده است. چیزی که زمانی خود به خود و بدون نیاز به تأمل، ضد آمریکایی تلقی می‌شد، از طریق یک فرمان به آمریکایی‌گرایی، تغییر شکل داد. در بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات سراسر دنیای عرب به خصوص آنهایی که کمک مالی و همیشه آماده‌ای را دریافت می‌کردند، انتقاد از آمریکا به نحو چشمگیری کاهش یافت و گاهی نیز محو شد.

قبل از جنگ خلیج فارس اول، ناسیونالیسم عربی را روشنفکرانی پیشرو حمایت می‌کردند که خود را ادامه دهندگان راه جمال عبدالناصر - رئیس جمهور فقید مصر - ضد امپریالیسم و حامی استقلال می‌دانستند که ریشه‌اش را در کنفرانس باندونگ و جنبش عدم تعهد می‌جستند.

بلافاصله بعد از اشغال کویت و پس از دستور تغییر مشی به سردبیران مطبوعات کشورهای باسابقه عربی مانند مصر و لبنان و آنهایی که به وسیله روشنفکران این

روشنفکر راستین یک هستی باور است. هر چند بیشتر روشنفکران وانمود می‌کنند که نقش آنها برتر و دارای ارزش‌های غایی است، اما در واقع آنها خواست چه کسانی را برآورده می‌کنند؟

به روشنفکری که مدعی است فقط برای خود، برای آموزش دیگران و یا فقط به خاطر علم محض می‌نویسد، نه می‌شود و نه باید باور داشت.



کاربرگاتور: هالیا ر. بیژنی

کشورها در اروپا منتشر می‌شود - الحیات و الشرق الاوسط - ناگهان تحسین و ستایش از دشمنان منفور گذشته و دوستان و پشتیبانان کنونی، یعنی عربستان و کویت آغاز شد. فقط یکی دو سال قبل از این، بسیاری از آنها مسئولیت رجزخوانی‌های عراق را برای جنگیدن با دشمن دیرین تازیان، یعنی ایرانیان به عهده گرفته بودند و هنگامی که عربستان، ارتش آمریکا را به خاک خود فرا خواند، حملات و دشنام‌ها به صدام - کسی که زمانی او را رهبر ناسیونالیسم عربی و جانسین ناصر می‌دانستند - شروع شد و به تبع آن ناسیونالیسم عربی را هم مردود شمردند.

ناگهان تعداد انگشت‌شماری از روشنفکران عرب به نقش تازه خود در اروپا و آمریکا پی بردند. آنان زمانی مارکسیست‌های ستیزه‌جو و اغلب پیرو تروتسکی و حامیان جنبش فلسطین بودند. بعد از وقوع انقلاب ایران، برخی از آنها به اسلام گرویده بودند. این روشنفکران در پی تلاش‌های جدیدشان، در اینجا و آنجا، در جستجوی خدایان جدیدی برای خدمت کردن بودند، به همان اندازه که سروران قدیم آنها سقوط می‌کردند، آنها هم لال و بی‌زبان می‌شدند.

اکنون همه می‌دانند که تلاش برای انتشار مطالبی که از سیاست آمریکا یا اسرائیل خرده‌گیری کند، در رسانه‌های مهم و عمده غرب بسیار دشوار است. اما برعکس، عنوان کردن چیزهایی مخالف اعراب، به عنوان یک ملت و فرهنگ، یا اسلام به عنوان یک مذهب، به صورت مضحکی ساده و آسان است. زیرا کسانی که برای غرب سخن می‌گویند و آنها که سخنگویان اسلام‌اند، در آوردگاه فرهنگ، درگیر پیکارند. در شرایطی چنین ملتهب، روشنفکر باید بر روی مباحثی چون حمایت آمریکا از رژیم‌های بی‌اعتبار تمرکز کند و بحثی انتقادی را با نویسندگان و متفکران آمریکایی بگشاید.

روشنفکر راستین یک هستی باور است. هر چند بیشتر روشنفکران وانمود می‌کنند که نقش آنها برتر و دارای ارزش‌های غایی است، اما در واقع آنها خواست چه کسانی را برآورده می‌کنند؟ چگونه با اصول اخلاقی به قول خود استوار و جهان‌شمول، ناگهان به این سو و آن سو کشانده می‌شوند؟ چگونه میان قدرت و عدالت قائل به تمایز می‌شوند؟

اما چگونه می‌توان فضایی را در قلمرو فکر برای تردید کردن، اما تسلیم نشدن

گشوده نگه داشت؟ نظام و اصول اخلاقی روشنفکر نباید مانند نوعی وسیله مکانیکی مهر شده باشد که یک سویه می‌گذرد و عمل می‌کند، و موتوری آن را تقویت می‌کند که فقط یک منبع سوخت دارد. روشنفکر باید به سیر و سلوک اجتماعی بپردازد؛ باید فضایی در اختیار داشته باشد که در آن بایستد و به امریت پاسخ دهد. چون اطاعت بی چون و چرا در دنیای امروز، یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها برای یک زندگی روشنفکرانه اثربخش و اخلاقی است.

رویاری با چنین تهدیدی کار دشواری است و حتی دشوارتر از آن یافتن راهی است که از طریق آن بتوان در باورهای خود ثابت قدم بود و همزمان آزادی کافی برای رشد، تغییر آراء و پی بردن به چیزهایی را در اختیار داشت که در جوامع کنار گذاشته شده‌اند. دشوارترین جنبه عمل روشنفکر آن است که بدون خو گرفتن به یک نهاد و یا تبدیل شدن به آدمی مکانیکی که طبق دستور یک نظام یا روش عمل می‌کند، بتواند آنچه را که از طریق کار و تجربه غیر الحادی و تمرکز مستقیم بر موضوعی خاص به دست آورده، بیان کند.

همان لحظه‌ای که یک مقاله یا رساله را در جامعه‌ای منتشر کردید، به حیات سیاسی آن جامعه وارد شده‌اید؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید موجودی سیاسی باشید، نه بنویسید و نه سخنرانی کنید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، مترجم حمید عضدانلو، تهران، آموزش ۱۳۷۷.

او نیز، مانند برخی روشنفکران چپ‌گرای اروپایی، معتقد بود که آدمی در درگیری میان امپریالیسم و فاشیسم، همواره باید طرف امپریالیسم را بگیرد.

دشواری‌ترین جنبه عمل روشنفکر آن است که بدون خو گرفتن به یک نهاد و یا تبدیل شدن به آدمی مکانیکی که طبق دستور یک نظام یا روش عمل می‌کند، بتواند آنچه را که از طریق کار و تجربه غیر الحادی و تمرکز مستقیم بر موضوعی خاص به دست آورده، بیان کند.

همان لحظه‌ای که یک مقاله یا رساله را در جامعه‌ای منتشر کردید، به حیات سیاسی آن جامعه وارد شده‌اید؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید موجودی سیاسی باشید، نه بنویسید و نه سخنرانی کنید.